تمام کسانی که قادر به مخاطره انداختن کاروانهای قریش بودند، اثبات کند (همو، ۴۳/۱ ـ ۴۴؛ ابن‌هشام، ۶۱۸/۱ ـ ۶۱۹؛ ابن‌سعد، ۱۳/۲)؛ اما لشکر مکه با وجود برتری در بدر از مسلمانان شکست خورد و ابوجهل به همراه شماری دیگر از سران قریش به هلاکت رسید (ابن‌هشام، ۶۳۵/۱ ـ ۶۳۶؛ واقدی، ۸۹/۱ ـ ۹۰).

مآخذ: ابن‌اثیر، *الکامل*؛ ابن اسحاق، محمد، *السیر والمغازی*، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م؛ ابن‌حبیب، محمد، *المحبّر*، به کوشش ایلزه لیشتن اشتتر، حیدر آبادکن، ۱۳۶۱ق/۱۹۴۲م؛ همو، *المنمق*، به کوشش خورشید احمد فاروق، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م؛ ابن‌حجر عسقلانی، احمدبن علی، *الاصابة*، قاهره، ۱۳۲۷ق؛ ابن‌درید، محمدبن حسن، *الاشتقاق*، به کوشش عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۳۷۸ق/۱۹۵۸م؛ ابن‌سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت، ۱۹۶۰م؛ ابن‌عبدربه، احمدبن محمد، *العقد الفرید*، به کوشش احمد امین و دیگران، قاهره، ۱۳۶۷ق/۱۹۴۸م؛ ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم، *عیون الاخبار*، قاهره، دارالکتب المصریة؛ ابن‌کثیر، *البدایة*؛ ابن‌هشام، عبدالملک، *السیرة النبویة*، به کوشش مصطفی سقا و دیگران، قاهره، ۱۳۷۵ق/۱۹۵۵م؛ ازرقی، محمدبن عبدالله، *اخبار مکة*، به کوشش رشدی صالح ملحس، مکه، ۱۹۶۵م؛ بلاذری، احمدبن یحیی، *انساب الاشراف*، به کوشش محمد حمیدالله، قاهره، ۱۹۵۹م؛ حلبی، علی ابن برهان الدین، *السیرة الحلبیة*، بولاق، ۱۲۸۰ق؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، *نسب قریش*، به کوشش لوی پروانسال، قاهره، ۱۹۵۳م؛ زمخشری، محمودبن عمر، *الکشاف*، قم، نشر ادب الحوزة؛ سهیلی، عبدالرحمن، *الرّوض الانف*، به کوشش عبدالرحمن وکیلی، قاهره، دارالکتب الحدیثة؛ طبری، *تاریخ*؛ طوسی، محمدبن حسن، *التبیان*، بیروت، دارالکتاب العربی؛ فخرالدین رازی، محمدبن عمر، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ کلبی، هشام‌بن محمد، *جمهرة النسب*، به کوشش ناجی حسن، بیروت، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶م؛ مبرد، محمدبن یزید، *الکامل*، به کوشش محمد احمد الدالی، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م؛ واقدی، محمدبن عمر، *المغازی*، به کوشش مارسدن جونز، لندن، ۱۹۶۶م؛ یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ*، بیروت، ۱۳۷۹ق/۱۹۶۰م.

محمد علی کاظم بیکی

اَبوالْجَیْش بَلْخی، مظفربن محمدبن احمد خراسانی (د ۳۶۷ق/ ۹۷۸م)، متکلم و محدث امامی. منابع در مورد تاریخ تولد وی سکوت کرده‌اند. او نزد محمدبن‌جریرطبری(د ۳۱۰ ق) و ابوسهل نوبختی (د ۳۱۱ ق) دانش آموخته (نجاشی، ۴۲۲؛ طوسی، *امالی*، ۲۵۰/۱، *الفهرست*، ۱۶۹) و در بغداد افزون بر این دو از کسانی مانند ابن همام اسکافی، محمد بن احمد بن ابی الثلج و محمد بن جعفر علوی حسینی بهره برده و از آنان حدیث شنیده است (مفید، *الارشاد*، ۲۰، ۲۶، *الامالی*، ۳۱۰؛ طوسی، *امالی*، ۱۶۶/۱). وی ظاهراً به شغل وراقی اشتغال داشته است، زیرا در اسناد پاره‌ای از روایات به وی نسبت وراق داده شده است (مفید، همانجا؛ طوسی، همان، ۷۶/۱). علمای امامیه ابوالجیش را به عنوان متکلم می‌شناختند (ابن ندیم، ۲۲۶؛ نجاشی، همانجا). وی چنانکه از عناوین آثارش برمی‌آید، در خصوص مسائل حساسی در این زمینه قلم زده است. ابوالجیش از شاگردان خاص ابوسهل بوده، به‌طوری که‌طوسی اوراز «غلمان» وی شمرده است (*الفهرست*، همانجا). از این‌رو شخصی همچون ابوالجیش می‌توانست انتقال دهندهٔ آراء کلامی ابوسهل به آیندگان بوده باشد (قس: مکدرموت، 12–11). ابوحیان توحیدی در *اخلاق الوزیرین* از مجلسی در رمضان سال ۳۶۰ ق در محضر عزالدولهٔ بویهی یاد می‌کند که دانشمندانی چون ابوعبدالله بصری، علی بن عیسی رمّانی، ابوحامد مروورودی و ابوالجیش بلخی حضور داشته‌اند. در آن میان ابوالجیش به طرح سؤالی راجع به *قرآن* و اختلاف فقها، متکلمان و دیگر علما دربارهٔ آن می‌پردازدکه حاضران‌تا مدتی ازپاسخ دادن به‌آن در می‌مانند (ص ۲۰۲ ـ ۲۰۷).

در میان شاگردان وی به ویژه باید از شیخ مفید نام برد که از او حدیث نیز شنیده است (مفید، *الارشاد*، *الامالی*، همانجاها؛ نجاشی، طوسی، همانجاها). شاگرد دیگر وی ابویاسر بوده که شیخ مفید در جوانی هنگامی که برای کسب علم به بغداد آمده بود، نزد او در محلهٔ باب خراسان دانش آموخت و همو بود که مفید را برای کسب علم راهی درس علی بن عیسی رُمّانی کرد (ابن ادریس، ۱۶۱؛ ورام، ۳۰۲/۲). شخصیت ابویاسر که به غلام (شاگرد خاص) ابوالجیش نیز مشهور بود (همانجاها)، چندان شناخته نیست و در خصوص رابطهٔ او با شخصی به نام طاهر که نجاشی (ص ۲۰۸) و طوسی (همان، ۸۶) از وی با عنوان ابوالجیش یاد کرده‌اند، چیزی نمی‌دانیم. این دو در شرح حال طاهر یادآور شده‌اند که وی متکلم بوده و آغاز دانش‌اندوزی شیخ مفید نزد وی بوده است (نیز نک: ابن ندیم، همانجا، که از شخصی به نام غلام ابوالجیش در میان متکلمان امامیه نام برده، ولی اطلاعی در خصوص وی به دست نداده است). به هر روی چنانکه از عبارت نجاشی در شرح حال طاهر برمی‌آید، شیخ مفید پیش از آنکه نزد ابوالجیش به تحصیل پرداخته باشد، از طاهر شاگرد وی بهره برده است. در خصوص تبحر ابوالجیش در حدیث، نجاشی (ص ۴۲۲) یادآور شده که وی حدیث بسیار شنیده و طوسی در *الفهرست* (ص ۱۶۹) او را عارف به اخبار دانسته است. مفید در *الارشاد* (ص ۲۰، ۲۶، جم) و *الامالی* (ص ۳۱۰، ۳۲۸، جم) و طوسی در *امالی* (۱۶۶/۱، ۲۵۰، جم) برخی روایات وی را نقل کرده‌اند.

گفتنی است که در میان مشایخ مفید از شخصی به نام ابوالحسن محمد بن مظفر وراق نام برده شده که از ابن ابی الثلج و طبری روایت می‌کند. با توجه به اطلاعاتی که از ابوالجیش در دست داریم، این احتمال وجود دارد که این فرد کسی جز ابوالجیش نبوده و این نام ضبطی غیردقیق از نام وی بوده باشد (نک: مفید، همان، ۱۸ ـ ۱۹؛ قس: طوسی، همان، ۱۶۶/۱).

ابوالجیش دارای تألیفاتی به خصوص در زمینهٔ امامت بوده است (نک: همو، *الفهرست*، ۱۶۹). از میان عناوین آثار وی آنچه به ما رسیده، اینهاست: ۱. *الارزاق و الآجال* (نجاشی، همانجا)؛ ۲. *الامامة* (ابن شهرآشوب، ۱۲۴)؛ ۳. *الانسان و انه غیر هذه الجملة* (نجاشی، همانجا)، که احتمالاً تألیفی است مربوط به حقیقت انسان و اینکه مکلف به تکالیف الٰهی کیست. از ظاهر عنوان این کتاب چنین برمی‌آید که ابوالجیش همچون استادش ابوسهل نوبختی بر این اعتقاد بوده که حقیقت انسان چیزی است ورای صورت ظاهری آدمی و البته از مقولهٔ امری غیرمادی (نک: سید مرتضی، ۱۱۳ ـ ۱۱۴)؛ ۴. *خصال الکمال* (ابن شهرآشوب، همانجا)؛ ۵. *الرد علی من جوّزعلی القدیم*

البطلان؛ ۶. *فدک* (نجاشی، همانجا)؛ ۷. *قد فعلت فلاتلم*، که طوسی از آن با عنوان *المثالب* نیز یاد کرده و گفته که کتاب بزرگی بوده است (نجاشی، طوسی، همانجاها). این کتاب مورد استفادهٔ عمادالدین طبری در *کامل بهائی* (۱۲۹/۲ ـ ۱۳۲) قرار گرفته است؛ ۸. *مجالس مع المخالفین فی معان مختلفة* (نجاشی، همانجا)، که نشان می‌دهد ابوالجیش با مخالفان خود از مکاتب مختلف کلامی مناظراتی داشته است؛ ۹. *نقض العثمانیة للجاحظ* (طوسی، همانجا؛ قس: نجاشی، همانجا)؛ ۱۰. نقض ماروی من مناقب الرجال (ابن شهرآشوب، همانجا)؛ ۱۱. *النکت و الاغراض*، در امامت (نجاشی، همانجا؛ قس: طوسی، همانجا).

مآخذ: ابن ادریس، محمد بن احمد، *مستطرفات السرائر*، قم، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۷ م؛ ابن شهرآشوب، محمد بن علی، *معالم العلماء*، نجف، ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۱ م؛ ابن ندیم، *الفهرست*؛ ابوحیان توحیدی، *اخلاق الوزیرین*، به کوشش محمد طنجی، دمشق، ۱۳۸۵ق؛ سید مرتضی، علی بن حسین، *الذخیرة*، به کوشش احمد حسینی، قم، ۱۴۱۱ ق؛ طوسی، محمد بن حسن، *امالی*، بغداد، ۱۳۸۴ ق/ ۱۹۶۴ م؛ همو، *الفهرست*، به کوشش محمدصادق بحرالعلوم، نجف، کتابخانهٔ مرتضویه؛ عمادالدین طبری، حسن بن علی، *کامل بهائی*، قم، ۱۳۷۶ ق؛ مفید، محمد بن محمد، *الارشاد*، نجف، ۱۳۸۲ ق؛ همو، *الامالی*، به کوشش غفاری و استاد ولی، قم، ۱۴۰۳ ق؛ نجاشی، احمد بن علی، *رجال*، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، ۱۴۰۷ ق؛ ورام بن ابی فراس، *تنبیه الخواطر*، قم، ۱۳۷۵ ق؛ نیز:
McDermott, M. J., *The Theology of Al-Shaikh al-Mufid*, Beirut, 1986.

حسن انصاری

آبوالجُیوش، نک: بنی نصر.

آبو حاتِم اَسْفِزاری، نک: اسفزاری.

آبوحاتِم رازی، احمدبن حمدان بن احمد (د ۳۲۲ ق/ ۹۳۴م)، از متفکران، مصنّفان و داعیان بزرگ اسماعیلی ایران. ابن حجر (۱۶۴/۱) او را «لیثی» خوانده است که وجه این نسبت روشن نیست (نک: همدانی، حسین، مقدمهٔ *الزینة*، ۲۶/۱ و حاشیه). همین گونه است نسبت کلابی که قاضی عبدالجبار بدو می‌دهد (ص ۱۶۵). ابن ندیم (ص ۱۸۸، ۱۸۹) و کاشانی (ص ۲۲) وی را ابوحاتم بن عبدان رازی وَرسَنانی خوانده‌اند. ورسنان به گفتهٔ یاقوت (۹۲۱/۴) از قرای سمرقند بوده است. خواجه نظام‌الملک وی را از پشاپویه، جایی نزدیک ری دانسته است (ص ۲۵۵). گویا وی به «منعم» نیز شهرت داشته است (کاشانی، همانجا؛ قزوینی، ۳۱۲).

اطلاعات ما از زندگی ابوحاتم اندک است. دربارهٔ ایرانی بودن او نیز اختلاف است. حسین همدانی (همانجا) گوید: اسم و لقب وی حاکی از آن است که عرب بوده و کلام مبهم اسفراینی (ص ۱۲۴ـ۱۲۵) را با اشارهٔ ضمنی به اینکه وی از اهل مغرب بوده است، مؤیّد این امر می‌گیرد. حسین همدانی اطلاع ابوحاتم را از زبان فارسی دلیل ایرانی بودن وی نمی‌داند، بلکه اصرار او را در برتری زبان تازی بر سایر السنه تأییدی بر نظر خود می‌شمارد (همانجا)، اما فرض ایرانی بودن او اقرب به صحت است. ابوحاتم خود اعتراف ضمنی دارد به اینکه با زبان فارسی پرورش یافته و سرشته شده است و اطلاعاتی از زبان فارسی و طرز تلفظ ایرانیان داده که مؤید این معنی است (*الزینة*، ۶۴/۱ـ۶۵). از آن گذشته کسی که مسئولیّت دعوت اسماعیلی را در نواحی مختلف ایران برعهده گرفته و در کار خود موفقیتهای شایان توجه نیز کسب کرده است، قاعدتاً می‌بایست ایرانی بوده باشد. بسیار بعید است که عربی (از مغرب؟) و مبلّغ مذهبی تازه بتواند در ایران، در زمانی کوتاه، پایگاهی چنان برجسته بیابد.

از زندگی او پیش از پیوستنش به دعوت اسماعیلی نیز اطلاع چندانی نداریم؛ فقط این احتمال هست که در مدرسهٔ دعات یمن تعلیم دیده و از آنجا به ری گسیل شده باشد (غالب، ۹۷، حاشیهٔ ۱). وی داعی جزیرهٔ ری بود (کرمانی، *الاقوال*، ۲). تامر ضمن یادآوری این نکته می‌گوید که با وجود این، ابوحاتم به بغداد رفت و آنجا را مرکز اقامت خود قرار داد (ص ۸)، ولی زمان آن را ذکر نمی‌کند.

ابوحاتم گفتاری شیرین و کلامی بلیغ داشت که توانست امرا و عامهٔ مردم را به مذهب خود جلب کند. وی در علم لغت و شعر و حدیث دستی داشت (نظام‌الملک، ابن حجر، همانجاها). مقام علمی او در حدّی بود که مأموریت اصلاح خطاها و برقراری سازش و هماهنگی میان معتقدات جوامع مختلف اسماعیلی (در بخشی از ایران) به او واگذار شد (ایوانف، «ادبیات[1]»، 25). اسماعیلیان از لحاظ دعوت برای او شأنی والا قائل بودند و حمیدالدین کرمانی او را از جمله کسانی می‌خواند که به «سداد طریقه» معروفند (*راحة العقل*، ۱۰۹). ابوحاتم با تألیفات خویش به دفاع از مذهب اسماعیلیه برخاست (غالب، ۹۷)، تا جایی که وی را با دو تن از یارانش، ابویعقوب سجستانی و محمدبن احمد نسفی، از اساطین دعوت اسماعیلی شمرده‌اند که کوششهایشان اثر ملموسی در نشر فرهنگ اسماعیلی و فلسفهٔ جدید آن داشته است (همدانی، عباس، ۳۶۹؛ حسن، عبیدالله، ۱۸۶).

سابقهٔ دعوت اسماعیلی در ایالت جبال به مردی خلف نام می‌رسد که به گفتهٔ نظام‌الملک (ص ۲۵۳) عبدالله بن میمون قدّاح وی را مأمور دعوت در ناحیهٔ ری و قم و کاشان و آبه کرد. چون وی در گذشت پسرش احمد به جای او دعوت را برعهده گرفت. احمدبن خلف نیز مردی به نام غیاث را جانشین خویش کرد و غیاث پس ازچندگی همراه ابوحاتم که به انجمن مؤمنان اسماعیلی پیوسته بود، به دعوت پرداخت، اما چون وعدهٔ ظهور قریب‌الوقوع مهدی را در زمانی معین داده و چنین نشده بود، خلق از او برگشتند و وی ناگزیر از چشم عامه پنهان شد. سپس کار بر کسی ابوجعفر نام از خاندان خلف قرار گرفت، امّا ابوحاتم توانست ریاست اسماعیلیان را از آن خود کند (ح ۳۰۰ ق) و با زبردستی امر تبلیغ مذهب را به پیش برد (همو، ۲۵۲ـ۲۵۵؛ نیز نک: ابن ندیم، ۱۸۸؛ استرن، 57).

دعوت اسماعیلی در عهد عبیدالله تنها به یمن یا بحرین منحصر

1. *Ismaili Literature.*